همیشه دلم می‌خواست چند سالی زودتر به دنیا می‌آمدم. آن‌قدری که هم می‌توانستم در مبارزات پیش از انقلاب حضور داشته باشم هم انقلاب را بفهمم هم جنگ را ... و نخ این تسبیح را هم که حضرت روح الله بود با جان و دل درک کنم. هنوز هم که هنوز است برای دیدن تصاویر حتی تکراری انقلاب از تلویزیون که پخش آن مختص دهه فجر است ولع دارم. خواندن و شنیدن خاطرات تلخ و شیرین مبارزه و انقلاب هم هرگز تکراری نمی‌شود. کتاب خاطرات کسانی چون احمد احمد، عزت الله مطهری(عزت شاهی)، جواد منصوری را که بخوانی سفر می‌کنی به آن روزها. حالا من نشسته ام در مقابل دکتر محمد علی منصوری برادر کوچک‌تر محمد جواد و مرحوم احمد منصوری که از مبارزان و زندانیان شهیر دوره طاغوت بودند. نشسته ام و همراه او رفته ایم به یکی از پر حادثه‌ترین و سرنوشت سازترین دوره‌های تاریخ ایران. دلم می‌خواست گفت‌وگوی من و دکتر منصوری جزئی‌تر و موشکافانه‌تر باشد. به سبک تاریخ شفاهی انقلاب. اما حقیقت این بود که این مصاحبه برای روزنامه تهیه می‌شد و کیهان با همه بزرگی، ظرفیت یک روزنامه را دارد.

دکتر محمد علی منصوری تلخ‌ترین خاطراتش را هم با لبخند به یاد می‌آورد و با شیرینی و شیوایی بیان می‌کرد. همین زمان را از دستمان برد و گفت و گویمان گرم شد و اگر نبود قرار جلسه ی بعدی دکتر دلم نمی‌خواست همین زودی مصاحبه را تمام کنم. همین باعث شد مصاحبه در دو شماره پیش روی شما قرار گیرد.

گفت و گوی اختصاصی کیهان با دکتر محمد علی منصوری

برگی از تاریخ شفاهی انقلاب

بخش اول

علیرضا آل یمین

عکس: محمد علی شیخ زاده

*** چطور شد که وارد جریان‌ها و فعالیت‌های سیاسی شدید؟**

من متولد ۱۳۳۰ هستم. شاید بشود گفت از هشت– ۹ سالگی درگیر مبارزه شدم. ما الحمدلله، یک خانواده مذهبی و طرفدار روحانیت بودیم. تربیت ما هم روی همان روال بود. به خصوص اینکه دو تا برادر بزرگ‌ترم هم بعد از سال ۴۲ که جو خفقان شروع شده بود وارد مبارزه شده بودند و در حزب ملل اسلامی فعال بودند و طی همکاری با آن حزب دستگیر شدند. جو منزل ما اینطوری بود. اینکه می‌گویم از هشت یا نه سالگی وارد شدم به این ترتیب بود که کتاب‌هایی که از دبستان به ما می‌دادند چهار صفحه اولش عکس خاندان سلطنتی بود. شاه و فرح و ولیعهد و ... من روز اول که کتاب‌های مدرسه را می‌گرفتم این صفحه‌ها را می‌کندم بعد کتاب را جلد می‌کردم این به نظر من در آن سن و سال نمودی از یک عقیده و اعتماد به نفس در مبارزه با رژیم ستمشاهی بود. چنان که حتی حاضر نبودم عکس‌های آنها در کتابم باشد.

*** یعنی ورود شما به مبارزه بیشتر متاثر از فضای خانواده بود؟**

بله. به خصوص اینکه رژیم شاه خیلی با روحانیت سر خوشی نداشت. البته ما آن‌موقع جزئیات را نمی‌دانستیم اما می‌فهمیدیم و همین باعث نفرت ما از او شده بود. تا اینکه سال ۴۲ که من ۱۲ ساله بودم قیام ۱۵ خرداد رخ داد. آن‌موقع ۱۵ خرداد مصادف شده بود با ۱۲ محرم. یعنی هم سوم امام حسین (ع) بود و هم شهادت امام سجاد(ع). بازار هم همیشه تا سوم امام تعطیل بود. ما هم امتحانات دبستانمان تمام شده بود. رفتم به سمت بازار که بروم روضه و عزاداری که بین راه یک عده می‌گفتند؛ برگردید، بازار بکش بکش است. ولی من انگار بیشتر تحریک شدم و رفتم و صحنه‌های ۱۵ خرداد را از نزدیک دیدم. دیدم که در چهار راه سیروس که الان چهار راه مصطفی خمینی شده سربازها و تانک‌ها ریخته اند و مردم را به مسلسل می‌بندند. دیگر از چهار راه سیروس نتوانستم به سمت بازار بروم. از همانجا برگشتم. ماشین‌ها بوق می‌زدند مجروحان را می‌بردند به بیمارستان بازرگانان که الان شده اندرزگو. این هم یک جرقه‌ای بود که نفرت من از رژیم ستمشاهی بیشتر شود. برادران من جواد آقا و مرحوم احمد آقا عضو آن حزب ملل بودند و هر دو در مهر ۴۴ دستگیر شدند و بعد از مدتی که ملاقات آزاد شد رفت و آمد من به زندان (همین کمیته ضد خرابکاری که آن‌موقع کمیته شهربانی بود) شروع شد. این رفت و آمد من به کمیته شهربانی باعث می‌شد نسبت به مسائل سیاسی آگاهی بیشتری پیدا کنم و جو مبارزه برایم ملموس باشد. دو تا از برادرانم به خاطر فعالیت سیاسی زندان بودند مضاف بر آنکه بعد از سال ۴۲ که امام دستگیر شدند و در یک جایی نزدیک خیابان ولی‌عصر که آن زمان پهلوی می‌گفتند نگهداری می‌شدند. آن‌موقع با وجود اینکه بچه دبستانی بودم آمدم ملاقات امام چیز دیگری که تاثیر داشت در این شکل دادن افکار و منش من یک جلسه‌ای بود به نام محبان الحسین.

*** این برای همان سال ۴۴ است؟**

نه. قبل از ۴۲ بود. من هنوز دبستان بودم یک هیاتی بود به نام محبان الحسین مرحوم آقای معتمد مسئولش بود. ایشان خیلی به روحانیت علاقه داشت. طوری که تمام در و دیوار حسینیه را از عکس روحانیان و مجتهدین پر کرده بود. هفته‌ای یک شب جلسه داشتیم در ضمن از کارهایی که می‌کردیم حفظ قرآن بود. من دو جزء و نیم برادربزرگ‌ترم پنج – شش جزء و جواد آقا نزدیک ۱۰ جزئ قرآن را حفظ کردیم. خرداد ۴۲ که ان اتفاق افتاد از بعد ظهرش اعلام حکومت نظامی کردند و تجمعات ممنوع شد و بالطبع این جلسه هم تا مدتی تعطیل شد. یکی

از کارهایی که آقای معتمد می‌کرد این بود که ما را می‌برد قم دیدار مراجع عظام مثل آیت‌الله مرعشی نجفی، گلپایگانی و از جمله امام خمینی.

*** این ملاقات‌ها جهت سیاسی هم داشت؟**

خیلی نه. خودش ایشان گرایش سیاسی نداشت. آدم فوق العاده مذهبی و دوستدار ائمه اطهار(ع) بود. هر چه در زندگی داشت از وقت و مال همه را در این راه گذاشته بود اما ایده‌های سیاسی به آن معنا نداشت.

*** پس رفتید دیدن امام...**

بله اگر اشتباه نکنم عید غدیر یا عید نوروز بود که امام یک دوزاری هم به ما عیدی داد.

*** امام در این جلسات صحبتی نمی‌کردند ؟**

نه‌خیر. دید و بازدید عید بود. از یک در وارد می‌شدیم. عرض ادب می‌کردیم و از در دیگر خارج می‌شدیم. در واقع این آشنایی برای من خیلی اهمیت داشت.

***خوب بعد از این مراحل آشنایی و مقدمات سیاسی ...**

این‌ها مقدماتی بود که افکار من شکل بگیرد. تا اینکه سال ۴۸ که برادرانم از زندان آزاد شدند. خوب در یک خانه بودیم و تماس بیشتر بود و کارهای رژیم هم داشت ضد اسلامی‌تر می‌شد به هر جهت با تماس نزدیکی که با برادران داشتم و کتاب‌هایی که مطالعه می‌کردم این روحیه ضرورت مبارزه با رژیم در من ایجاد شد.

سال ۴۸ که دانشگاه قبول شدم و سال ۴۹ که رفتم دانشکده پزشکی جزء پایه‌های ثابت تظاهرات دانشجویی که برگزار می‌شد بودم. روز ۱۶ آذر، روز کارگر و هر جا که به یک بهانه‌ای تظاهراتی علیه رژیم بود شرکت می‌کردم. در روز اول شهریور ۵۰ تعداد زیادی از اعضاء سازمان مجاهدین دستگیر شدند. تا آن زمان سازمان یک تشکیلات مخفی بود. اما بعد ضربه شهریور شناخته شدند. از آن طرف هم بعد از اینکه دستگیر شدند و اعلام موجودیت کردند آنها که بیرون بودند و دستگیر نشده بودند گرایش ها وتمایلات خودشان را به صورت مذهبی نشان می‌دادند. اینکه چقدر واقعیت داشته بماند از چیزهایی که یادم مانده تفسیر بعضی از خطبه‌های نهج البلاغه بود که بیرون می‌دادند مثل نامه ۴۵ امام علی به عثمان بن حنیف. تفسیر سوره محمد و تفسیرسوره توبه بود. وقتی من این‌ها را می‌خواندم احساس کردم یک گروه مذهبی هستند و یک تمایل و گرایشی به آنها پیدا کردم که خدا را شکر یک گروه مذهبی هست. چون آن‌موقع اوج فعالیت‌های فداییان خلق بود. همزمان با تاج گزاری شاه هم آنها فعال شده بودند. چند ترور و انفجار راه انداختند که نشان دهند که تهران امنیت ندارد و آن جشن را تحت الشعاع قرار دهند.

*** شما پیش از این وارد گروهی نشده بودید ؟**

نخیر.

***حزب ملل یکی از اصولش مبارزه مسلحانه بود ...**

بله اساسنامه اش این بود که دوران مبارزه مسالمت آمیز به سر آمده و این رژیم این حرف ها حالیش نیست ...

*** آن موقع که اعضای حزب ملل در سال۴۴ دستگیر شدند ۱۴ سالتان بود. یعنی قاعدتا پتانسیل این را داشتید که علاقه مند شوید و هیجان داشته باشید به کارهای مسلحانه با توجه به اینکه به واسطه خانواده. روابط هم داشتید چطور وارد حزب ملل یا تشکیلات مشابه نشدید؟**

تشکیلاتی نبود آن‌موقع.

*** مثل همین فداییان یا موتلفه ...**

فداییان که مارکسیست بودند و طرف ما نمی‌آمدند و موتلفه هم به سن و سال ما نمی‌خوردند. برادرانم هم که زندان بودند. تنها گروهی که فعالیت می‌کرد از ۴۵ – ۴۶ سازمان مجاهدین بود که من آن‌موقع زمینه و سن و سال ورود به

آن را نداشتم. اما بعد از ۵۰ که سازمان شناخته شد به طریقی من جذب شدم. یعنی یکی از کسانی که با سازمان ارتباط داشت با من هم دوست بود و جمعه‌ها می‌رفتیم کوه. در یکی از این تفریحات که رفته بودیم کوه این قضیه را مطرح کرد و گفت آمادگی داری که وارد مبارزه شوی و بپیوندی به سازمان مجاهدین. من هم آن‌موقع دید خوبی نسبت به سازمان داشتم. ضمنا برادرم جواد آقا دوباره سال ۵۱ دوباره دستگیر شده بود.

***قبلا کی آزاد شدند؟**

عید ۴۸. سه سال و نیم زندان بودند هردوشان به اصطلاح شب عید بود شامل عفوشدند! با وجود اینکه یکی از آنها چهار سال و دیگری شش سال حبس داشت اما زودتر و با هم آزاد شدند.

*** ظاهرا بعد از آزادی تشکیلات دیگری راه انداختند...**

بله. سال ۵۱ یک گروهی بود به نا م حزب الله که بعدا با سازمان مجاهدین ادغام شدند. که اقای عزت مطهری، احمد احمد، سپاسی این‌ها بودند در همین رابطه برادرم دستگیر شد. برادر دومم هم ازدواج کرده بود و کمتر با هم ارتباط داشتیم. من از طریق همان آقایی که به من این پیشنهاد را کرد اعلام آمادگی کردم. البته هر کس هم می‌خواست وارد سازمان شود و مبارزه کند با او شرط و شروطی می‌کردند که احتمال دستگیری هست، احتمال اخراج از دانشگاه هست، حتی در مراحلی احتمال اعدام هست. به هر حال من همه شرایط را قبول کردم و گفتیم آماده همکاری هستم.

***اخوی شما با وجود اینکه قوی و سابقه‌دار بوده چطور شما از طریق ایشان وارد سازمان نشدید؟**

نمی دانم. به هر جهت آنها هم شاید برای جذب افراد شرایطی داشتند.

***شما جزئیات فعالیت‌های ایشان را می‌دانستید ؟**

جزئیات را نمی‌دانستم ولی رفت و آمد و از حرکات آنها متوجه می‌شدم چه می‌کنند. یا مثلا بعضی از این جزوه‌ها را می‌داد به من می‌خواندم. معلوم بود در چه کاری هست.

*** اما این طور نبود که مستقیم بخواهند شما را جذب سازمان کنند؟**

نه اینکه بخواهد مرا عضو گیری کند نبود. آقایی که قضیه را به من گفت بعد از این بود که جواد آقا دستگیر شده بود. بعد از این‌که قول همکاری به او دادم یک سری کارها در حد آموزش انجام دادیم و جزوات برای من می‌آورد. یک کلاس‌های تفسیر قرآن و گاهی تفسیر و تحلیل مسائل سیاسی با هم داشتیم تا اینکه در یک رابطه تقریبا ناخواسته و اتفاقی یکی از اعضای حزب الله به نام سپاسی ارتباط گرفتم. البته حزب الله بعدا با سازمان مجاهدین ادغام شد. سازمان شرط گذاشته بود که شما عملیات انجام دهید که ما صلاحیت شما را بررسی کنیم که یکی از کارهایی که کردند ترور تیمسار طاهری رئیس پلیس منطقه بازار بود و خیلی خشن و جلاد بود و در ۱۵ خرداد نقش داشت.

*** ترور طاهری در اسناد سازمان مجاهدین آمده است؟**

بله. سپاسی و محمد مفیدی وباقر عباسی وقتی با موفقیت این کار را کردند سازمان مجاهدین اعلامیه ترور طاهری را به نام خودش منتشر کرد. از طریق سپاسی که با حزب الله ارتباط داشت از این کانال وارد یک محدوده ی دیگری شدم . مدتی هم آن دوستم که مرا با سازمان آشنا کرد، در رابطه با کارهای سازمان هماهنگی می‌کرد. اما بعد در ارتباط و رفت و آمد و صحبت و اعلامیه‌های که برای من می‌آورد من دیدم که کارهایش بوی اسلامی نمی‌دهد

*** سال ۵۱ ؟!**

نه. بیشتر حدود ۵۳ بود. دیدم اعلامیه‌هایی که می‌آورد، حرف‌هایی که می‌زند پیش خودم گفتم نکند این از دین و ایمان برگشته است و دارد ما راه هم دنبال خودش می‌کشد. یک مقدار ته دلم شک کردم تا یک روز پای بحث باز شد و تقریبا برایم محرز شد که این از عقاید مذهبی بریده. من سپاسی را از سال ۴۴ که می‌رفتم ملاقات برادرم در زندان می‌شناختم او سال ۴۶ آزاد شد و از آن به بعد از نزدیک با هم ارتباط داشتیم. من می‌دیدم مذهبی است و نماز می‌خواند اما ان‌موقع دیگر برگشته بود و مارکسیست شده بود و من خبر نداشتم.

*** پس شما به‌واسطه دوستتان که با هم رفته بودید کوه جذب سازمان شدید بعد آنجا با سپاسی هم ارتباط گرفتید؟**

قضیه این بود که من مدتی دیدم که آن دوستم این قولی که می‌دهد یا برنامه‌ای که می‌گذارد انجام نمی‌شود. بعد به او گفتم تو رفتارت عوض شده خلف وعده می‌کنی. گفت واقعیت اینکه من ارتباطم با سازمان قطع شده و الان نمی‌دانم رابطم دستگیر شده یا سازمان ارتباطش را با من قطع کرده. از این جهت نمی‌توانم تو را هم ارتباط دهم. من یک کار غیرتشکیلاتی و ناشیانه‌ای کردم و به او گفتم اگر مشکل تو این است من از طریق سپاسی می‌توانم ارتباط تو را دوباره وصل کنم. به سپاسی گفتم او هم قبول نکرد. گفت این خیلی مورد تایید سازمان نیست و تو هم سعی کن با او ارتباط نداشته باشی. بعد از این مسائل و این بحث‌هایی که با سپاسی کردم او هم متوجه شد من مواضعش را شناخته ام و من سر مواضع و حساسیت‌های مذهبی هستم و تقریبا ارتباطمان قطع شد. من خیلی کار فعالی آن موقع نداشتم البته سپاسی اعلامیه های مختلف می‌آورد من توزیع می‌کردم یا ... یادم نیست در پرونده ام هست که پول برای تامین سازمان و یا برای اسلحه دادم. چون سپاسی بعد از ترورطاهری مخفی شده بود زندگی مخفی داشت و خانه نمی‌رفت و همیشه هم سیانور زیر دندانش بود که اگر دستگیر شد سیانور را بشکند. چون عامل اصلی ترور تیمسار طاهری هم سپاسی بود. خودش برای من تعریف کرد که لباس کارگران نقاش را پوشیده بودند و با موتور رفته بودند، نان هم گرفته بودند با قیافه‌ی کارگری جلو خانه طاهری پرسه زدند تا طاهری آمده بیرون. قرار بوده مفیدی شلیک کند مفیدی می‌رود جلو که شلیک کند اسلحا ش گیر می‌کند و هر چه می‌چکاند نمی‌زند بعد سپاسی از روی موتور پایین می‌آید و اسلحه می‌کشد و چند تیر می‌زند به سر طاهری. مفیدی و باقر عباسی همان عصر دستگیر می‌شونددرخیابان آبمنگل خیابان ری داشتند این را برای هم تعریف می‌کردند و به این‌ها مشکوک می‌شوند و تعقیب و دستگیرشان می‌کنند این بود که ساواک خیلی دنبال او بود حتی آن‌موقع سال ۵۱ که ۵۰۰ هزار تومان خیلی پول بود ساواک برای تیمی که سپاسی را چه زنده و چه مرده بگیرد ۵۰۰ هزار تومان جایزه تعیین کرده بود که آخرش هم دستگیر نشد. بعد از انقلاب هم پیکاری شد و در جریان مبارزات مارکسیستی و پیکاری کشته شد. آن‌وقت این آقای نفر اول هم نمی‌دانم در چه رابطه‌ای دستگیر شد!

***رابط اول شما با سازمان؟**

بله. او دستگیر شد من نمی‌دانستم. چون مدتی با او قطع رابطه کرده بودم هم خودش گفته بود با سازمان ارتباط ندارد هم سپاسی به من گفته بود با او قطع ارتباط کنم. دیگر ما قطع رابطه کردیم و نمی‌دانستم دستگیر شده. غافل از اینکه دستگیر شده و مسائل را حالا زیر شکنجه بوده یا چه شرایطی داشته،همه را بازگو کرده بود. ساواک هم آمد سراغ من و ۱۴ بهمن ۵۳ دستگیر شدم.

***آن دوستتان را چرا نام نمی‌برید؟**

چون گفتم که او مرا لو داد. اسمش را نبردم که برای ایشان بد نشود.

***الان ایشان هستند ؟**

بله هستند.

***شما در زمان دستگیری با سپاسی یا سازمان ارتباط داشتید؟**

خیلی کم. بعد از آن قضایا تقریبا با آن صحبت‌هایی که کردیم و دیدم فضای مذهبی ندارد عمدتا تماس ما بیشتر از جانب او بود چون من نباید از جای او با خبر می‌شدم.

او زنگ می‌زد منزل و خودش را کریمی معرفی می‌کرد و یک قراری می‌گذاشتیم در جایی که قبلا هماهنگ کرده بودیم. قرارمان این بود که وقتی هم دیگر را دیدیم حرفی نزنیم یک بار از پیش هم رد شویم و اگر مشکلی نبود چند دقیقه بعد برگردیم سر قرار.

فرهنگ مقاومت

۲۲ بهمن و تقسیم تاریخ

استقامت و پایداری درسی که انقلاب به جهان هدیه کرد

بهمن ماه ۱۳۵۷ می‌توانست ماهی باشد همچون ماه‌های دیگر و ۲۲ بهمن همین سال می‌توانست روزی شود همانند هزاران روز دیگر. ولی نشد و شد آن چه که به حق می‌توان از آن به تقسیم تاریخ به دو مرحله یاد کرد ؛ پیش از پیروزی انقلاب اسلامی و پس از آن .

بی شک تاریخ بشر با این روز به دو برهه متمایز از هم تقسیم شد و به حق می‌توان چنین روزی را از ایام الله دانست ...

۲۲ بهمن ۱۳۵۷ منطقه حساس خاورمیانه را به هم ریخت، قدرت‌های بین‌المللی را در مقابل چالشی عظیم قرار داد و اتحادهای منطقه‌ای را باز تعریف و نوشته‌هایی که براساس آن جهان اداره می‌شد را به زباله دان تاریخ فرستاد ...

کافی است به پیش و پس از انقلاب نظری بیفکنیم ؛ پیش از پیروزی انقلاب اسلامی اعراب چندین جنگ بزرگ با اسرائیل را تجربه کرده و در همه این جنگ‌ها شکست را با ذلت تمام پذیرا شده بودند و پس از پیروزی انقلاب و با تشکیل گروه‌های مقاومت هر چند کوچک اسرائیل با آن همه ادعا و قدرت نظامی در جنگ‌های ۳۳ روزه و ۲۲ روزه با حزب الله و مقاومت فلسطین نتوانست هیچ غلطی بکند و شکست را پذیرا شد و هفته گذشته حزب الله در انتقام شهدای قنیطره کاری کرد و درسی به صهیونیست‌ها داد که تا مدت‌ها از ذائقه سربازان شیطان محو نخواهد شد .

این همه گفته شد تا بدانیم تاریخ بعد از ۲۲ بهمن ۱۳۵۷ با قبل از آن تفاوت‌های زیادی دارد ...و شاید بتوان مهمترین درس انقلاب را ایستادگی و مقاومت دانست. اگر پیش از پیروزی انقلاب مردم شعار می‌دادند امروز نوبت شاه است و فردا نوبت آمریکا ؛پس از پیروزی لانه جاسوسی به تسخیر سربازان امام در آمد و ایران در هشت سال جنگ تحمیلی نه با صدام که با آمریکا جنگید و امروز حزب الله نه با اسرائیل که از لانه عنکبوت سست‌تر است که با آمریکا در حال نبرد است و روزی خواهد رسید که به فرموده حضرت روح الله ندای ملکوتی مرگ بر آمریکا نه تنها از ماذنه مساجد که از ناقوس کلیساها نیز به اهتزاز در خواهد آمد.

و اینک نگاهی دوباره از باب تذکر به بهمن ماه ۱۳۵۷ خواهیم انداخت و روزهایی را مرور خواهیم کرد که تاریخ دوباره نوشته شد ...

استعفای رئیس شورای سلطنت

در نخستین روز بهمن ماه سال ۱۳۵۷ سید جلال الدین تهرانی از ریاست شورای سلطنت استعفا کرد و در استعفای خود متذکر شد که شورای سلطنت غیرقانونی است.

وی پس از استعفا توانست با امام خمینی دیدار وگفت و گو کند.

بختیار و تلاش برای فریب مردم !

شاپور بختیار نخست وزیر سست بنیان پهلوی در این روز و برای فریب توده‌های مردم شاه را به شدت مورد انتقاد قرار داد و گفت وی در طول سلطنت خود قانون اساسی را نقض کرده است و اینک باید در معنای دموکراتیک چیزی را دوباره پایه نهیم که طی سالیان گذشته آن‌را از دست داده بودیم.

با این حال وی در مصاحبه دیگری اعلام کرد در صورت ورود امام خمینی به کشور موضع نخست وزیری را رها نخواهد کرد.

با نزدیک شدن به سفر تاریخی امام امت کشور شور و حال دیگری پیدا کرده است، در سومین روز بهمن ماه برای تدارک مراسم استقبال از امام خمینی ستاد ویژه‌ای توسط روحانیت مبارز تهران تشکیل شد.

با این حال بختیار در روز چهارم بهمن دستور داد تا از پرواز هواپیمای امام خمینی از پاریس به سمت تهران جلوگیری شود. تانک‌ها در این روز مهرآباد را محاصره کرده و به کلیه شرکتهای هواپیمایی بین‌المللی اعلام شد که به تهران پرواز نکنند.

به دنبال انتشار این خبر بود که دهها هزار نفر در اطراف مهرآباد تجمع کردند.

یک روز پس از این بود که دولت بار دیگر اعلام کرد کلیه فرودگاهها سه روز بسته است و به این ترتیب بازگشت امام خمینی به وطن سه روز دیگر نیز به تعویق افتاد.

آسوشیتدپرس نیز در این روزهای بحرانی از نامه بختیار به امام خمینی خبر داد. بختیار در این نامه از رهبر انقلاب خواسته بود سفر خود را به ایران سه هفته به تعویق اندازند تا او بتواند بدون نقض قانون اساسی امنیت امام را تضمین کرده و ارتش را آرام سازد.

خبرگزاری فرانسه نیز گزارش داد بختیار حاضر است در چارچوب قانون

بسیاری از نقاط تهران در تصرف مردم مسلح است
نبرد تهران صدها کشته و هزاران مجروح داشت
جنگ تانکها با مردم مسلح در خیابانها
کیهان
ارتش اعلام بیطرفی کرد

اساسی شاهنشاهی هرگونه امتیازی را به امام خمینی اعطا کند !

با وجود همه تلاش‌های بختیار امام خمینی قصد جدی داشتند که به وطن بازگردند، آیت‌الله دکتر مفتح در این زمینه گفت :امام قصد حرکت به سمت تهران را دارند و به هیچ وجه حاضر به تعویق آن نیستند.

بختیار همچنان امیدوار است که امام از تصمیم خود صرف نظر کنند.

وی در روز ۶بهمن در گفتگویی با رادیو فرانسه گفت: بازگشت آیت‌الله خمینی به ایران هنوز خیلی زود است، آیت‌الله باید به من فرصت دهد تا برای ورود او و تضمین امنیت این کار برنامه‌ریزی کنم، وی ادامه داد: ما برای فراهم آوردن امکانات بازگشت آیت‌الله با وی در حال مذاکره هستیم.

این ادعا بلافاصله با تکذیب امام مواجه شد، رهبر انقلاب در باره پذیرفتن بختیار تاکید کرد: آنچه ذکر شده است که شاپور بختیار را با سمت نخست وزیری، من می‌پذیرم دروغ است، بلکه تا استعفا ندهد او را نمی‌پذیرم چون او را قانونی نمی‌دانم. من با بختیار تفاهمی نکرده ام و آنچه سابق گفته است که گفتگو بین من و او بوده دروغ محض است.

بختیار با وجوداینکه ادعایش توسط امام تکذیب شد با این وجود تلاش دارد با امام دیدار کند، وی روز ۷بهمن اعلام کرد قصد دارد به پاریس رفته و با امام ملاقات کند.

حرکت امام به سمت تهران بار دیگر به تعویق افتاد و این بار حدود ۴۰نفر از روحانیون مبارز تهران برای اعتراض به جلوگیری از بازگشت رهبر انقلاب به ایران در مسجد دانشگاه تهران دست به یک تحصن نامحدود زدند. در این تحصن بزرگانی چون آیت‌الله مطهری و بهشتی شرکت داشتند. دامنه این تحصن به تدریج به ۴۰۰نفر رسید.

بختیار تسلیم شد و روز ۹بهمن اعلام کرد فرودگاه‌ها باز است و آیت‌الله خمینی می‌تواند به ایران بازگردد. امام خمینی نیز در این روز اعلام کرد من در اولین فرصتی که پیدا کنم به ایران می‌روم و در اولین قدم دولتی مبتنی بر رای مردم اعلام می‌کنم.

روز دهم بهمن با باز شدن فرودگاههای کشور سه هواپیمای نظامی آمریکایی، ۲۰۰تبعه این کشور را از تهران خارج کردند. آمریکا از آینده اتباع خود در ایران به شدت نگران است.

سرانجام روز ۱۱بهمن اعلام شد امام خمینی ساعت ۳/۵بعد از نیمه شب با به وقت تهران با یک جمبوجت به سمت تهران پرواز می‌کند و بین ساعت ۹تا ۹/۵صبح به تهران می‌رسند.

دیو چو بیرون رود فرشته درآید

از نخستین ساعات بامداد دوازدهمین روز بهمن مردم به سوی مسیر اعلام

کیهان
چاپ سوم
نطق تاریخی امام درباره شاه، دولت و مجلسین
امام: با پشتیبانی ملت
توی دهن این دولت میزنم
تا زنده‌ایم نخواهیم گذاشت
هستی ما به کام امریکا برود
ما با سینما، تلویزیون و رادیو مخالف نیستیم، با فحشا مخالفیم
میخواهیم مملکت دارای نظام ناشی از ملت باشد

امام خمینی: من یک طلبه‌ام، تشریفات را کم کنید
امام صبح فردا در تهران است
۵۰ هزار نفر از امام حفاظت می‌کنند
دستور خروج اتباع امریکا از ایران صادر شد
مقررات استقبال فردا اعلام شد
کیهان
۳ اصل قانون اساسی جمهوری اسلامی
میلیونها نفر از سراسر کشور برای استقبال آمده‌اند
مسیر حرکت امام از فرودگاه تا بهشت زهرا
خطر جنگ داخلی در ایران شدت گرفته است

شده توسط کمیته‌ی استقبال حرکت کردند. شب پیش، هزارن نفر بدون اعتنا به حکومت نظامی، در اطراف میدان آزادی و بهشت‌زهرا(س) خوابیده بودند تا از نزدیک‌ترین محل بتوانند امام خمینی را پس از سال‌ها تبعید زیارت کنند.

در این روز هزاران جوان مسئول برقراری نظم جمعیت بودند و خط سفید وسط خیابان‌های شسته شده و بی‌غبار، تا کیلومترها پوشیده از گل‌های رنگین بود.

و سرانجام طبق برنامه پیش بینی شده هواپیمای ایرفرانس حامل امام خمینی در ساعت ۹ و ۲۷ دقیقه صبح روز ۱۲بهمن در حالی که سه هواپیمای جنگی فانتوم آن را از ابتدای مرز هوایی کشور همراهی می‌کردند، وارد ایران شد.

رهبر انقلاب بعد از ورود به کشور ضمن سخنرانی کوتاهی در فرودگاه از مردم تشکر کرد و آنان را به وحدت کلمه فراخواندند[۱] و سپس به سوی بهشت زهرا حرکت کردند.

گزارش مستقیم ورود امام که از تلویزیون در حال پخش بود، به محض آن‌که گوینده شروع به خواندن شعارهای فرودگاه کرد، قطع شد و جای آن را سرود شاهنشاهی و تصویری از شاه گرفت.

در این لحظه کسانی که به امید دیدن این گزارش پای گیرنده‌های خودنشسته بودند نیز به خیابان‌ها ریختند. در تهران جمعیتی بیش از روز تاسوعا و عاشورا و عید فطر به خیابان آمده بودند، خودرو حامل امام خمینی که به سبب ازدحام جمعیت عملاً بی‌حرکت مانده بود، تا مسافتی طولانی روی دستهای مردم حمل شد، مردم مسیر سی و سه کیلومتری فرودگاه تا بهشت زهرا را پر کرده بودند، ساعتها طول کشید تا این کاروان میلیونی به مقصد برسد.

سرانجام امام خمینی سخنرانی تاریخی خود را در حضور میلیون‌ها شنونده‌ی مشتاق ایراد فرموده و تاکید کردند: من دولت تعیین می‌کنم! من تو دهن این دولت می‌زنم! من دولت تعیین می‌کنم! من به پشتیبانی این ملت دولت تعیین می‌کنم! من به واسطه اینکه ملت مرا قبول دارد... [۲]

تشکیل دولت موقت با فرمان امام ؛ مهندس بازرگان نخست وزیر ایران

روز یکشنبه ۱۵ بهمن سال ۱۳۵۷امام خمینی طی حکمی مهندس مهدی بازرگان را به عنوان نخست وزیر دولت موقت تعیین کردند.

در بخشی از متن حکم نخست وزیری بازرگان آمده بود :« بنا به پیشنهاد شورای انقلاب، بر حَسَب حق شرعی و حق قانونی ناشی از آرای اکثریت قاطع قریب به اتفاق ملت ایران که طی اجتماعات عظیم و تظاهرات وسیع و متعدد در سراسر ایران نسبت به رهبری جنبش ابراز شده است، و به موجب اعتمادی که به ایمان راسخ شما به مکتب مقدس اسلام و اطلاعی که از سوابقتان در مبارزات اسلامی و ملی دارم، جنابعالی را بدون در نظر گرفتن روابط حزبی و بستگی به گروهی خاص، مأمور تشکیل دولت موقت می‌نمایم»[۳]

آن چه در این حکم بر آن تاکید شده بود در نظر گرفته نشدن تمایلات حزبی بازرگان بود ولی نخست وزیر دولت موقت از این اعتماد حضرت روح الله سوء استفاده کرده و نقاط حساس و کلیدی را به افرادی مسئله‌دار و حاشیه ساز سپرد افرادی که بعدها فسادشان علنی گردیده و برخی چون حسن نزیه که عهده‌دار سمتی حساس در صنعت نفت کشور شده بود خواستار حذف قرآن و اسلام از اداره کشور گردید و سرانجام به دنبال افشای مفاسد عدیده از کشور متواری گردید !

همافران در مقابل امام رژه رفتند

از اولین ساعات روز ۱۹ بهمن در تمام ایران بطور همزمان، راهپیمایی بزرگی برای تایید دولت منصوب امام خمینی برپا شد.

در این روز عده‌ی زیادی از همافران و افراد نیروی هوایی...در میان شادی و حیرت مردمی که از این رژه‌ی نظامی غافلگیر شده بودند، به اقامتگاه امام رفتند. آنان درحالی که شعارهایی درباره‌ی اتحادشان با مردم و اطاعتشان از رهبر انقلاب بر لب داشتند، در حضور امام صف کشیدند و به سخنان کوتاه ایشان گوش دادند. امام در این دیدار فرمودند: «همان طور که گفتید تا حالا در اطاعت طاغوت بودید، حالا به قرآن پیوستید. قرآن حافظ شماست. امیدوارم با کمک شما بتوانیم در این‌جا حکومت عدل اسلامی را برقرار کنیم.»[۴]

خبر این دیدار عصر همین روز در روزنامه کیهان همراه با عکسی که همافران را از پشت سر و امام را از روبه‌رو نشان می‌داد، به چاپ رسید. [۵]

به محض انتشار این روزنامه، مردم هر کجا که ارتشیان را می‌دیدند، آن‌ها را در آغوش می‌کشیدند، حلقه‌های گل بر گردنشان می‌آویختند و آن‌ها را بر شانه‌های خود بلند می‌کردند. مردم در مقابل چشم سربازانی که مشاهده ابراز احساسات شدید جمعیت توان هر نوع مقابله‌ای را از آن‌ها گرفته بود، تصاویر رهبرشان را بر ماشینها و تانک‌های نظامی می‌چسباندند.خبرگزاری‌ها، عکس و خبر مربوط به این واقعه را به سراسر جهان مخابره کردند. بختیار که در موضع ضعف قرار گرفته بود بیعت همافران را با امام تکذیب کرده و عکس را مونتاژ شده دانست.

با این حال دو روز بعد از انتشار تصویر بیعت همافران با امام در صفحه نخست روزنامه کیهان این روزنامه به نقل از رهبر انقلاب صحت و اصالت تصویر را تائید کرد. [۶]

و سرانجام ۲۲بهمن فرا رسید

۲۲بهمن ماه در حالی شروع شد که فرمانداری نظامی تهران از ساعت چهاربعد از ظهر روز ۲۱بهمن با اعلام مقررات منع آمد و شد فضای رعب و وحشت را به وجود آورده بود. در ساعت دو بعدازظهر ۲۱ بهمن، از رادیو اعلامیه فرمانداری نظامی تهران پخش شد. فرمانداری نظامی با ریاست سپهبد رحیمی در این اعلامیه ساعات منع عبور و مرور را از ساعت ۱۶/۳۰ تا پنج بامداد اعلام کرد و در اعلامیه بعد این زمان تا ۱۲ ظهر ۲۲ بهمن تمدید گردید.[۷]

با این وجود امام خمینی در یک اطلاعیه اعلامیه حکومت نظامی را خدعه و خلاف شرع خوانده و تاکید می‌کنند که مردم به مقررات منع عبور و مرور توجه نکنند. امام در این اطلاعیه به مسئولان کشتارهای اخیر هشدار می‌دهند که اگر جلوی تعدیات و وحشیگری‌ها گرفته نشود دستور جهاد خواهند داد.[۸]

این اعلامیه سرنوشت روز ۲۲بهمن را رقم میزند.

صبح ۲۲ بهمن ۱۳۵۷ فرماندهان ارتش آماده می‌شوند تا در جلسه شورای عالی ارتش در ستاد کل بزرگ ارتشتاران حاضر شوند.

فرماندهان نظامی بعد از گزارش وضعیت به این نتیجه می‌رسند که استقامت بیهوده‌است و ارتش باید اعلام بی‌طرفی کند. متن اعلامیه بی‌طرفی ارتش از اخبارساعت ۱۳ و سپس ۱۴ رادیو[۹] منتشر می‌شود.

امام خمینی نیز با اطلاع از عقب نشینی ارتش بیانیه بسیار مهمی صادر کرده و نکاتی را به ارتش و ملت تذکر می‌دهند: به امرای ارتش اعلام می‌کنم که در صورت جلوگیری از تجاوز ارتش و پیوستن آنان به ملت و دولت قانونی ملی اسلامی، ما آنان را از ملت و ملت را از آنان می‌دانیم و مانند برادران با آنان رفتار می‌نماییم.[۱۰]

سقوط پادگان‌ها و آزادی زندان‌ها

در این روز به ترتیب زندان اوین، ساواک، سلطنت آباد، مجلسین سنا و شورای ملی، شهربانی، ژاندارمری و ساختمان زندان کمیته مشترک به تصرف مردم در آمد. در تسخیر شهربانی سپهبد رحیمی فرماندار نظامی تهران توسط مردم دستگیر شد. پادگان باغشاه و دانشکده افسری، دبیرستان نظام، زندان جمشیدیه، پادگان عشرت آباد و پادگان عباس آباد یکی پس از دیگری تسلیم شدند و آخرین مرکزی که به تصرف درآمد رادیو و تلویزیون بود.

انقلاب به لحظات حساس خود می‌رسد، با تصرف رادیو و تلویزیون دیگر امیدی به بقای رژیم دوهزارو ۵۰۰ ساله نیست.

بالاخره ساعت موعود فرا می‌رسد، رادیو تهران که از ساعت ۱۱ ظهر ۲۲ بهمن در محاصره نیروهای مردمی قرار داشت،در ساعت دو بعدازظهر کاملا در اختیار آنان قرار گرفت. [۱۱] آیت‌الله محلاتی نخستین بیانیه انقلاب را قرائت می‌کند.

«توجه بفرمائید، توجه بفرمایید. اینجا تهران این صدای راستین ملت ایران، صدای انقلاب اسلامی ایران است»

پی نوشت ها

۱-صحیفه امام، جلد ۶، صفحه ۸
۲-صحیفه امام، جلد ۶، صفحه ۱۰
۳-صحیفه امام، جلد ۶، صفحه ۵۴
۴-صحیفه امام، جلد ۶، صفحه ۱۰۱
۵-کیهان، ۱۹بهمن ۱۳۵۷، صفحه ۱
۶-کیهان، ۲۱بهمن ۱۳۵۷، صفحه ۱
۷-روزنامه اطلاعات، ۲۲بهمن ۱۳۵۷، صفحه ۲
۸-صحیفه نور، جلد ۶، صفحه ۱۲۲
۹-آخرین تصمیم سران ارتش شاهنشاهی در صبح ۲۲بهمن ۵۷، مرکز اسناد انقلاب اسلامی، ۲۱بهمن ۱۳۸۶
۱۰-صحیفه نور، جلد ۶، صفحه ۱۲۴
۱۱-اطلاعات، ۲۲ بهمن ۱۳۵۷، ص ۸